روایت اسدالله علم وزیر دربار پهلوی دوم از دیدگاه‌ها و رخدادهای سال ۵۶-۱۳۵۵

دربار شاه از نگاه نزدیک‌ترین چاکر

■ رسول جعفریان ■

ششمین مجلد خاطرات «اسدالله علم» از تاریخ اول فروردین‌ماه ۵۵ آغاز شده و با تاریخ هفتم مهرماه ۵۶ خاتمه می‌یابد. این مجلد سال ۲۰۰۸ توسط انتشارات Ibex با ویرایش «علینقی علیخانی» در آمریکا منتشر شده است. پیش از این، ۵ مجلد از خاطرات وی منتشر شده بود و به این ترتیب این مجموعه کامل شده است. علم ۲۹ تیرماه برای معالجه از ایران رفت و ۱۳ مرداد شاه از او خواست از وزارت دربار استعفا کند که او هم استعفانامه‌اش را نوشت. ۱۵ مرداد دولت آموزگار سر کار آمد و علم نیز فروردین ۵۷ در خارج از کشور مُرد. درباره خاطرات علم و ویژگی‌های آن بارها صحبت شده است. اهمیت این خاطرات به دلیل افشای برخی مسائل درون دربار پهلوی و مناسبات خانوادگی میان اعضای این خاندان، دیدگاه‌های رسمی و غیررسمی شاه درباره برخی مسائل بین‌المللی و داخلی و بویژه سیستم اداره مملکت در بخش‌های محدودی از مسائل عمومی و خصوصی است. همچنین به طور ویژه اطلاع درباره افرادی که به نوعی با علم و شاه در ارتباط بوده‌اند، دیدگاه‌های خاص علم و شاه درباره اسرائیل و کشورهای عربی، مداخله‌های غیررسمی شاه در امور بین‌المللی، حراج کردن پول مملکت با پرداخت آن به این کشور و آن کشور، تعیین حقوق برای بیشتر شاهزاده‌های ورشکسته عالم و بسیاری از مسائل خصوصی دیگر، از مسائلی است که در خاطرات علم به عنوان مسائل جاری و پیش پا افتاده مورد توجه قرار گرفته است. آنچه از متن این کتاب می‌توان استشمام کرد، نوعی نگره استبدادگرایانه است که تمام امور کشور را زیر سلطه خود می‌بیند، مردم را انسان‌های بی‌مقداری می‌داند که چون شکم‌شان به‌زعم او سیر است، برای چه باید شورش کنند. به باور او مخالفان او که آنها هم تحریک شده خارجی‌ها هستند تنها یک مشت «عن تلکتوئل» [کذا] هستند که گویا ارث پدرشان را می‌خواهند و البته به‌زعم شاه «هیچ گهی نمی‌توانند بخورند». تصویر شاه در این خاطرات، مردی است همه‌چیزدان که کمترین ارزش و اعتباری برای مجلس و نخست‌وزیر و دیگران قائل نیست. از کوچک‌ترین انتقادی ولو از سوی علم باشد، رنجیده می‌شود. از مقالاتی که مطبوعات خارجی درباره اوضاع انفجارآمیز ایران انتشار می‌دهند برمی‌آشوبد و پشت هر نوع مخالفتی از صغیر و کبیر دست خارجی را در کار می‌بیند. با این حال، او کمترین تردیدی ندارد که هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند. مخالفت روحانیون از نظر علم، حکایت چند آخوند شپشو است و از نظر شاه، آخوندی رو به اضمحلال و نابودی است. درست هنگامی که در دنیای مدرن، رابطه یک سیاستمدار با یک روسپی سروصدا ایجاد کرده و آنان را تحت فشارهای فراوان قرار می‌دهد، علم با کمال وقاحت در این کتاب شرحی عریض و طویل درباره فساد و فحشای موجود در دربار ارائه می‌دهد. شاه حتی به یک دختر آمریکایی که در یک خانواده آمریکایی در شیراز زندگی می‌کنند چشم طمع دارد و علم او را از بازتاب بد هر نوع اتفاقی در این باره برحذر می‌دارد. بارها از فرانسه و ایرلند پروازهای مخصوص برای این کار انجام می‌شود و علم نه فقط شرحی از اعمال خود بلکه از شاه و ولیعهد را هم به وضوح گزارش می‌کند. آنچه در این‌باره در این گزارش به نقل از خاطرات علم آورده‌ایم و البته مجلدات پیشین هم از این دست داشت، بسیار اندک است و در عین حال از بابت نقل آنها عذرخواهی می‌کنیم. بدون تردید در میان خاطراتی که تاکنون از درباریان چاپ شده و احتمال می‌رود حجم بیشماری از آنها در سال‌های آینده چاپ شود، تاکنون خاطرات علم به لحاظ نزدیکی آن به شاه دست‌کم با خاطرات فردوست برابری می‌کند. با این تفاوت که این خاطرات پیش از انقلاب و آن یکی پس از انقلاب نوشته شده است. به علاوه، ورود علم در زندگی خصوصی شاه بعدی از این خاطرات است که حجم بالایی اطلاعات موجود در این کتاب را به خود اختصاص داده است. نویسنده این سطور، به قصد تفنن مروری بر این کتاب کرده و مطالبی یادداشت کرد که خدمت دوستداران عرضه خواهد شد، در عین حال بر این باور است که باید این کتاب چندین بار خوانده شده و ظرایف و دقایق آن در شناخت دولت شاهنشاهی آن هم درست در سالی که در ظاهر سالی با ثبات اما در باطن سالی پرتلاطم برای رژیم پهلوی بود، مورد تأمل قرار گیرد. بی‌تردید در این زمینه کاری صورت نگرفته و غالب آنچه نوشته شده همراه حب و بغض بوده است. باز هم باید از اینکه برخی مسائل خصوصی موجود در این کتاب را به اشارت می‌آورم عذرخواهی کنم اما باید گفت وقتی منتشر شد و آن هم در ارتباط با کسی است که ۳۷ سال بر این کشور حکمرانی کرده، دیگر نمی‌توان عنوان خصوصی روی آن گذاشت. حقیقت حیفم آمد خوانندگانی را که عجالتا دسترسی به کتاب ندارند از این نکته در غفلت گذارم که حاکمان ایران بزرگ و باستانی ما دقیقا یک مشت افراد فاسد روسپی‌باز، بی‌سواد، خودخواه و متکبر بوده و اطرافیان آنان نیز یک مشت چاپلوس و مجیزگو مانند علم بوده‌اند که صبح و شام در وصف شاه تعابیر شگفت به کار برده و آنقدر در چاپلوسی جلو می‌رود که شاه را دست کم در ۲ جای این مجلد، با پیامبر(ص) مصداق آیه انک لعلی خلق عظیم می‌داند(ص ۲۰۶). به هر روی آنچه در ذیل آمده گزیده‌هایی است که گهگاه توضیحی هم پیش یا پس از آنها درج شده است. کتاب مع‌الاسف بدون فهرست اعلام منتشر شده و از این بابت استفاده از آن محدود شده است.

■ **شاه باید به آمریکایی‌ها، درس مملکت‌داری بیاموزد!**

از نکات برجسته کتاب که عموما شرح دیدارهای علم به صورت روزانه با شاه و گزارش دیدارها و نامه‌ها و اظهارنظرها و مقالات خارجی درباره ایران است، انعکاس ستایش‌ها و تمجیدهای شگفت غربی‌ها نسبت به شاه است. ستایش‌هایی که تنها به قصد تحمیق شاه و درباریان می‌تواند باشد. راکفلر در پنجم فروردین در ایران است و اظهار می‌دارد: کارهای ما خیلی بطئی است. من [علم] گفتم: بر عکس کارهای ما خیلی سریع است. گفت: شاهنشاه ایران را یکی- دو سال به آمریکا ببریم که مملکت‌داری به ما بیاموزد.(ص ۲۳). «کیسینجر» هم همین رویه را در پیش گرفته و به علم گفته است: من خیال می‌کردم پرکارترین سیاستمدار باشم ولی شاهنشاه ایران جلو زده‌اند. [علم می‌افزاید] مقدار زیادی از عظمت و بزرگی شاهنشاه تعریف کرد و گفت: در دنیای امروز از ایشان بزرگ‌تر نداریم (ص ۱۸۹). باز [همین کیسینجر] مقدار زیادی از روشن‌بینی شاهنشاه تمجید کرد و گفت: اگر وجود ایشان نبود در این منطقه از دنیا با وضع عجیبی سروکار داشتیم(۱۹۰). سناتور «برچ بی» هم که به ایران آمده بود، به علم مطالبی گفته بود که او اینچنین برای شاه نقل کرد: به تفصیل عرض کردم که چه اندازه مفتون عظمت شاهنشاه شده بود و می‌گفت: چنین لیدری در جهان امروز نیست(ص ۲۳۶). این تعریف و تمجیدها سبب شده بود شاه مرتب تأکید کند اروپایی‌ها تنبل و بیکاره شده‌اند. علم ضمن قضیه‌ای نقل می‌کند که: فرمودند:... درد آنها تنبلی و بیکارگی است و به این صورت‌ها هم اصلاح‌پذیر نیست. درست هم می‌فرمایند(ص ۲۶۶). غرور و نخوت شاه به حدی بالا بود که علم با همه ابراز ارادت می‌نویسد: دعا کردم که این مرد بزرگ و بی‌نظیر و دنیایی را خودت از شر نخوت و غرور حفظ بفرما!(ص ۵۱۳).

بخش قابل ملاحظه‌ای از کتاب ستایش‌های علم نسبت به شاه در مقام یک فدایی است. از این قبیل عبارات که خواهد آمد، فراوان در فراوان در کتاب آمده است: کنار دریا که دراز می‌کشند، بچه‌ها سروصدا می‌کنند، سگ‌ها صدا می‌کنند و شاهنشاه کوچک‌ترین عکس‌العملی نشان نمی‌دهند. تبارک‌الله از این عظمت و سعه‌صدر(ص ۲۹). تعارض میان شاه و شهبانو در زمینه مسائل خانوادگی تا روشنفکری بارها در این کتاب منعکس شده است. وقتی سخن از تربیت ولیعهد است، می‌نویسد: من می‌ترسم کم‌کم افکار لیبرالیسم بی‌مأخذ علیا حضرت شهبانو بچه را از همه چیز بترساند که جرأت تصمیم گرفتن در هیچ چیز را نداشته باشد(ص ۳۵).

■ **اعتماد به اسرائیلی‌ها**

در سراسر کتاب این خط علم دنبال می‌شود که اسرائیلی‌ها چون باهوش‌ترین مردم در عرصه سیاسی بویژه در آمریکا هستند، باید از امکانات تبلیغی و ارتباطی آن برای پیشبرد کارها استفاده کنیم. یادداشت‌های مربوط به این خط و ربط، یک مقاله مستقل می‌شود: سر شام نرفتم. بودجه مرکز پژوهش‌های تبلیغاتی در آمریکا را که با اسرائیلی‌ها عمل می‌کنیم تنظیم کردم... شاه بودجه مرکز تبلیغات سری را که با اسرائیلی‌ها داریم تصویب فرمودند(ص ۳۹). سفیر اسرائیل از علم دعوت می‌کند به اسرائیل سفر کند. اما او از اینکه این اقدام علنی باشد، در هراس است و سفیر می‌گوید: مگر نخست‌وزیر ما به اینجا نمی‌آید؟ تو را هم طوری می‌بریم که هیچ کس نفهمد(ص ۵۹). اسرائیلی‌ها که بر آن بودند نمایندگی کامل شاهنشاهی را در آمریکا عهده‌دار باشند، از اینکه اردشیر زاهدی زیر بار آنها نمی‌رفت، مرتب گلایه می‌کردند. آنان او را متهم به طرفداری از عرب‌ها می‌کردند(ص ۱۱۳). عاقبت هم شاه را وادار کردند به او بنویسد تا از اسرائیلی‌ها برای لابی‌گری استفاده کند و چند تن آنها را در اطراف خود داشته باشد. علم درباره شاه می‌نویسد: امر فرمودند به اردشیر زاهدی بنویسم و یادآوری کنم باید با اسرائیلی‌ها تماس داشته باشد(ص۲۵۲). نظر علم که شاه نیز پایبند آن است، این است که اسرائیلی‌ها اطلاعات دقیقی دارند(ص ۲۵۵). سفیر اسرائیل برای علم توضیح داده بود که «میهمانی دادن به سناتورها یا خاویار دادن و این حرف‌ها موضوع را حل نمی‌کند» باید لابی فعال داشت.(ص ۲۳۶، ۲۴۷) به‌رغم روابط خوب ایران با عربستان که در سایه نفوذ آمریکا پدید آمد بود، ۲ طرف نسبت به هم یکسره کینه داشتند. علم از صدر اعظم اتریش نقل می‌کند که وقتی از کشورهای عربی بازدید کرده بود، به نماینده ما گفته بود ترس اعراب از ایران بیش از اسرائیل است(ص ۸۲). شاه در مصاحبه با روزنامه «عکاظ» چاپ عربستان از شیعه به عنوان یک مساله سیاسی یاد کرده بود که مورد اعتراض علم واقع شده و علم به او می‌گوید شما شاه یک کشور شیعه هستید. شاه راضی می‌شود این عبارت را بردارد اما از اینکه روی شیعه تأکید بیشتری بکند، خودداری می‌ورزد(ص ۱۲۱). شاه پیغام می‌دهد به سفیر آمریکا بگو: عربستان پنجاه و یکمین ایالت خود شماست(ص ۱۲۷). اعتماد علم و شاه به اسرائیلی‌ها با بازی‌هایی که آنان درمی‌آوردند، هر روز تقویت می‌شد. «موشه دایان» به اذعان خود علم، دوست ۲۰ ساله او بود(ص ۵۱۷). به هر حال اعتماد دربار پهلوی به اسرائیلی‌ها زیاد بود و علم زیادتر از همه. روزی که ۳ نفر مستشار آمریکایی را در ایران ترور کردند، اسرائیلی‌ها از قبل احتمال آن را داده بودند. علم می‌نویسد: به ما اطلاع داده بودند منتظر چنین قضیه‌ای باشید و ترور چند نفر آمریکایی در ایران صورت خواهد گرفت. من از کار آنها حظ کردم (ص ۲۱۳). بنابراین کار تبلیغاتی مشترک ایران و اسرائیل باز هم تقویت می‌شود: دکتر منوچهر گودرزی گزارش کار مشترک تبلیغات ایران و اسرائیل را آورد که بشنوم(ص ۲۱۷). علم در جایی می‌نویسد: گودرزی رابط ما با اسرائیلی‌ها بود ولی وزیر اطلاعات و هیچ کس از این مساله خبر ندارد(ص ۲۹۰).

■ **درباریان زیاده‌خواه**

هوا و هوس درباریان در اوج بود و شاه نیز معمولا با سعه‌صدر- به قول علم- با آنها برخورد می‌کرد اما پررویی اعضای خانواده به حدی بود که علم می‌نویسد: دستخطی فرموده‌اند که بسیار تاریخی است و واقعا نشان می‌دهد شاهنشاه از دست هوا و هوس این بستگان چقدر ناراحت هستند(ص ۱۵۵). مسخره بازی در دربار با درست کردن مؤسسات وقفی که تنها در صورت ظاهر و برای چپاول بیشتر بود به حدی بالا گرفت که شاه عصبانی شد و گفت: به خواهر بنویس، خانم جان... شما که عقب پول می‌گردید و می‌خواهید من شما را واسطه معاملات قرار بدهم چرا اموال خودتان را وقف می‌کنید؟ خیال می‌کنید می‌توان مردم ایران را گول زد؟(ص ۲۷۴). یک جای دیگر هم شاه از حس زمین‌خواری برخی از نزدیکانش یاد می‌کند از جمله دکتر ایادی که پزشک شاه و بهایی بود. بعد فرمودند: راستی اینها که این همه حرص زمین می‌زنند- مثل دکتر ایادی- مثل سگ هم زندگی می‌کنند؛ معنی این کار را نمی‌فهمم. ایادی هرجا ببینی زمین دارد و همین طور انداخته و دست نمی‌زند... . عرض کردم: مساله ایادی را غلام مطالعه کرده‌ام. فکر می‌کنم وقف امور بهایی‌ها بعد از مرگ خودش می‌کند... شاهنشاه مثل این که یک دفعه توجه فرمایند فرمودند: درست می‌گویی(ص ۳۵۴). شاه نسبت به مخارج درباریان با اغماض عمل می‌کرد اما آنان با بیشرمی پیش می‌رفتند به حدی که صدای شاه را درآوردند. علم می‌نویسد: همه کس از من همه چیز می‌خواهد. بویژه اقوام نزدیک و اگر یکی را ندهم به نظر آنها دنیا خراب می‌شود. یکی آخر فکر مرا نمی‌کند که با این همه زحمتی که به من می‌دهند اگر از بین رفتم، دیگر اینها چه گهی هستند(ص۴۱۶). علم می‌نویسد: بعد راجع به والا حضرت شهناز عرایضی کردم که پول زیاد می‌خواهند. به شوهر ایشان خیلی فحش دادند. فرمودند: تمام تقصیر این پسره ک... است.(ص ۴۶۰)

علم درباره مخارج درباری‌ها و دست و دلبازی شاه یاد می‌کند. مثلا درباره مسافرت هر ۳ ماه سرکار خانم «فریده دیبا» به مشهد برای غبارروبی و کرایه یک هواپیمای دربست به حساب دربار؛ و اما واکنش شاه: اعلیحضرت همایونی که ماشاءالله دریادل است، می‌خندیدند. من هم می‌خندیدم(ص ۱۵۸). سپس از نظر فرح یاد می‌کند که گفته است می‌شود در امور دربار صرفه‌جویی کرد و مثلا: شراب که سر ناهار باز می‌کنند از میهمان بپرسند که می‌خورد یا نمی‌خورد، بعد بریزند. بویژه در میهمانی عرب‌ها که شرابخور نیستند.(۱۵۸) در جای دیگری هم از اصرار فرح درباره صرفه‌جویی در دربار یاد می‌کند اما علم می‌افزاید که به شاه گفتم: اگر اصل بر صرفه‌جویی است یک‌هزارم تخفیف در کنترات‌های بی‌ربطی که به ۱۰ برابر قیمت به... غیره و غیره می‌دهیم (اینها را حسب‌الامر علیا حضرت شهبانو می‌دهیم) میهمانی‌های ۱۰ سال و پول گل ۱۰۰ سال دربار را تأمین می‌کند. شاهنشاه خندیدند(ص ۱۹۸).

■ **دربار و روسپی‌گری**

تمام تفریح شاه و علم، شکار کردن دختران ایرانی و فرنگی از هر نوع است. این وظیفه جناب علم بوده است تا در مقام ریاست دربار، برای گردش روزانه شاه وسایل لازم را در حد رئیس روسپی‌خانه فراهم کند و در این‌باره البته که هیچ کوتاهی نمی‌کند. او هیچ شرمی از اینکه برنامه‌های گسترده خود را برای گذراندن وقت و بی‌وقت با انواع و اقسام دختران ایرانی و فرنگی بیان کند ندارد. نمونه‌هایی را فقط نقل می‌کنیم:

به جای آنکه به دفتر بروم یک دختر خانم آمریکایی را ملاقات کردم و ۲ ساعتی را گذراندم. بسیار خجل بودم که از وقتم دزیده‌ام و بیچاره مردم معطلند که مرا ببینند. چه باید کرد؟ نفس عماره [کذا] است و گاه مسلط.(ص ۳۴) [خطاب به شاه] یک میهمانی برایم رسیده است که عکسش همراه است. ملاحظه فرمودند و چون شاهنشاه شیفته لب... هستند فرمودند بعد از ظهر باید او را قطعا ببینم(ص ۴۲).

و یکی از لطایف درباره یک فاحشه سوئدی است که چغاله خورده است و قی و... گرفته و قرار است شاه یک هفته خود را در کیش با او صرف کند اما از بداقبالی مشکلی برای دختر پیش آمده است که اگر شاه به کیش برود تنها وقت را تلف خواهد کرد: مدتی شاهنشاه راه رفتند و فکر کردند که چه کنیم؟ کس دیگری هم بفرستیم یا اصولا نرویم؟(ص ۴۸). حکایت تکراری علم در سراسر کتاب این است: من گردش رفتم. با یک دختر ایرانی، به نظرم وقت تلف کردم(ص ۷۰). بعد از ظهر هم ۳-۲ ساعتی با یک دختر خانم ایرانی گذراندم که بسیار خوب بود(ص ۷۶). بعدازظهر یک دختر ایرانی را دیدم که خیلی اعلا بود(ص ۸۴). و در تمام این احوال وضعیت شاه نیز چنین است آنجا که می‌نویسند: در شیراز به استراحت گذشت و شاهنشاه هم تنها نبودند(ص ۸۶ و ۸۷). من امشب در اصفهان تنها هستم ولی شاهنشاه تنها نیستند(ص ۹۱). به جای آنکه به دفترم بروم، به دیدن یک دختر انگلیسی رفتم که از هر جهت بسیار مطلوب بود(ص ۹۲). بعد یک دختر آلمانی را دیدم که بسیار خوب بود(ص ۱۱۶). بعدازظهر هم یک دختر خانم ایرانی دیدم و خوش گذشت(ص ۱۱۹). بعد از ظهر تمام کار کردم فقط یک ساعتی با یک دختر خانم ایرانی گذراندم (ص ۱۳۸). و برای شاه هم یکسره در تلاش بود: با وصف آنکه بسیار خسته بودم، سر شام رفتم، چون باید درباره یک دختر خانم گزارشی عرض کنم(ص ۱۳۹). پس از شرفیابی حضور ولیعهد و شهبانو، با یک دختر ایرانی بسیار خوش گذراندم(ص ۱۴۳). بعد از ظهر من یک دختر خانم لهستانی را دیدم که بسیار تعریف داشت (ص ۱۴۹). وقتی شاهنشاه حرکت فرمودند به دختر خانم ایرانی که دوستش دارم تلفن کردم پیش من بیاید و ۲ ساعتی با فراغت کامل با او بودم(ص ۱۵۶). و موارد دیگر (۱۶۰، ۱۷۲، ۱۷۷، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۶) ۲ ساعتی با دختر خانم انگلیسی گذراندم (۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۴) بعد از ظهر با یک دختر خانم ایرانی تازه قرار ملاقاتی داشتم (۲۴۴، ۲۵۵، ۲۶۸) شاهنشاه به گردش تشریف بردند و من هم با یک دختر فرانسوی ملاقات کردم و ۲ ساعتی گذراندم. بد نبود (۲۸۲، ۳۵۲، ۳۷۹، ۴۰۳، ۴۴۲، ۴۵۱)، دختر ایرلندی(۴۷۹).

البته همان‌طور که در ص ۱۵۶ کتاب خاطرات علم آمده، عرب‌ها شرابخوار نبودند اما جناب علم کمال عنایت را برای در اختیار گذاشتن دختران ایرانی برای آنها داشت. زمانی که سلطان قابوس آمد و رفت شاه از علم پرسید: در این ۲ شب خوشگذرانی چه کرد؟ عرض کردم: هر شبی ۴-۵ خانم در اختیارش بود (در خارج کاخ) اما چه کرد نمی‌دانم. فرمودند: تازه داماد احیانا ناخوش نشود. عرض کردم: خیر دخترهای ایرانی تمیز شده‌اند و او هم خیلی آنها را دوست دارد(ص ۱۶۷). این رویه روزانه خود شاه هم بود. بویژه وقتی رقاصه‌ها را برای او می‌آوردند آن وقت بود که به قول علم: از بعضی از رقاصه‌های امشب هم خوش‌شان آمده بود. فرمودند درباره آنها تحقیقاتی بکنم(ص ۱۷۳). همانجا، یعنی ۳ سطر بعد از آن، علم که وقاحت و مجیزگویی را به حد اعلا رسانده، می‌افزاید: خداوند به او دل شیر و حوصله پیامبری داده است(ص ۱۷۳). علم به فکر ولیعهد هم بود و ترجیحا می‌گفت: فعلا اگر ایشان به چنگ دختر ایرانی بیفتد ممکن است احساساتی بشوند و کار مشکل شود؛ بهتر است دخترهای اروپایی را برای‌شان راه بیندازیم. فرمودند: صحیح است. همین کار را بکنید (ص ۱۸۲). در جای دیگری: بعد رفتم یک دختر خانم انگلیسی را برای والاحضرت همایونی (ولیعهد) دیدم. بد نبود. (ص ۳۶۰). باز می‌نویسد: حال که والاحضرت شروع به دختربازی کردند، باید ترتیبی داد که خیلی معتدل باشند(ص ۳۹۵). شاه هم از دختران اروپایی بیشتر راضی بود: شاهنشاه از هدیه‌ای که من از فرانسه با خود آورده بودم و دیشب در حضورشان بود، تعریف فرمودند(ص ۱۸۷). شاهنشاه تلفن فرمودند و سراغ دختری را گرفتند. من بسیار خجل شدم که نتوانستم توضیح عرض کنم(ص ۲۱۲). اما ایمان شاه از نظر علم: صبح شرفیاب شدم. به محض زیارت شاهنشاه فرمودند: حیف و صد حیف که این میهمان دیشبی خیلی عالی است. عرض کردم: چرا حیف؟ فرمودند: آخر ایام قتل پیش می‌آید و دیگر نمی‌توان استفاده کرد... عرض کردم: خداوند به اعلیحضرت سلامتی و طول عمر بدهد با این عقیده خالصی که دارید(ص ۲۴۲). قرائن بسیار حاکی است که هر کجا علم عبارت «شاهنشاه به گردش تشریف بردند» را به کار برده کنایه از همین امور جاریه و معموله است. علم می‌نویسد: فرمودند: گردش بعد از ظهر حاضر است؟ عرض کردم همان‌طور که دیروز امر فرمودید ترتیب آن داده شده است(ص ۲۶۱). و جای دیگر وقتی شاه افراط در گردش می‌کند، علم چنین توصیه می‌کند: وقتی مرخص می‌شدم فرمودند: ناهار در سد فرحناز حاضر باشد. ترتیب گردش را در آنجا بده. من خندیدم و عرض کردم: ۳ روز متوالی است گردش تشریف می‌برید. برای سلامتی وجود مبارک خوب نیست(ص ۳۳۸). بار دیگر که شاه از علم می‌خواهد ترتیب امور گردش را بدهد علم می‌گوید: عرض کردم غلام موافق نیستم (چون دیروز هم تشریف برده بودند) خندیدند. فرمودند: آخر کاری ندارم. بنشینم مگس بپرانم؟(ص ۵۱۷). در حالی که در دنیا فهمیدن رابطه یک سیاستمدار با یک روسپی سروصدا ایجاد می‌کند، علم با بی‌شرمی جزئیات کارهای خود و شاه را گزارش می‌کند. یک بار اشاره می‌کند آن دختر فرانسوی که چندی قبل سراغش را گرفتید «امشب که آنجا تشریف می‌برید با دامن گشاده منتظر ورود مقدم مبارک است». بعد اظهارنظر می‌کند که خیلی هم چنگی به دل نمی‌زند... دهنش گشاد و پای ساق‌های بسیار کلفت و بی‌ریختی داشت...(ص ۴۵۳). و شاه که مداوم و مرتب در پی این امور است: در فرودگاه از من سوال فرمودند: تکلیف گردش فردا بعدازظهر چیست؟ عرض کردم دست خالی نیستم... یک نفر هم زیادی داریم که غلام فکر کردم در اختیار والاحضرت همایونی (ولیعهد) بگذاریم(ص ۴۵۶). این عوض کردن دختر به حدی به افراط گراییده بود که شاه آن را دیوانگی خواند. این درست وقتی بود که میان شاه و علم سخن از شمس پهلوی به میان آمد که گاه با ۲۰-۱۰ سگ و گربه از این کشور به آن کشور می‌رود. وقتی گفته شد که کار او نوعی دیوانگی است، شاه اینجا را دیگر انصاف در خرج داد و به قول علم: ولی شاهنشاه آنقدر آقا و انسان و با انصاف است که فرمودند: ما اینقدر دختر عوض می‌کنیم دیوانگی نیست؟ آن هم یک نوع آن است(ص ۵۳۱).

■ **فرح: مردم از ما خسته شده‌اند**

فرح به‌رغم همه بساطی که خود و اطرافیانش برپا کرده بودند، به عنوان یک فرد لیبرال و منتقد شاه شناخته می‌شد. بیشتر از آن روی که تلاش می‌کرد خود را یک شخص فرهنگی نشان دهد. در این زمینه، یعنی خرید تابلو و جواهرات و دیگر امور آن هم غالبا از فرانسه با سفرهای آنچنانی نهایت ولخرجی را داشت اما به هر روی نق‌زدن‌های وی به عنوان نوعی روشنفکری در دربار تلقی می‌شد.

زمانی که شاه در بازدید از طرح توسعه اطراف حرم امام رضا علیه‌السلام در مشهد، دستور تخریب ۲ مدرسه علمیه را می‌دهد، فرح روز بعد از آنجا دیدن کرده و می‌گوید: خراب کردن اینجا جنایت است و بسیار حیف است(ص ۱۱۰). علم خدا را شکر می‌کند که کار مهمی جز امور هنری در اختیار فرح نیست: اگر کارهای کشوری بود چه می‌شد؟(ص ۱۳۱)

انتقادهای فرح کمابیش ادامه داشته است. برای مثال این مورد: ۵۵/۳/۳۱: قبل از حرکت در باغ کاخ مرمر رامسر بودیم که ساعت ۱۱ شاهنشاه به هتل تشریف ببرند و آنها را بردارند. علیا حضرت شهبانو غفلتا فرمودند که به نظر من مردم از ما خسته شده‌اند و دیگر احساس نمی‌کنم که با حرارت و عشق دست می‌زنند. خیلی باعث تعجب شد. شاهنشاه فرمودند: من که چنین احساسی نمی‌کنم... من دیدم شاهنشاه خیلی ناراحت شدند(۱۵۹). جالب است که خود علم در ۵۵/۷/۵ می‌نویسد: امروز در رکاب مبارک همایونی به همدان آمدیم... . تقریبا آدم فقیر در بین مستقبلین ندیدیم(ص ۲۶۲). وی این نکته را شاهد بر آن گرفته است که در همدان تقریبا فقیر وجود ندارد. علم بر این باور بود که ناراضیتی در میان مردم اصلا معنا ندارد زیرا: کشاورز و کارگر که فوق‌العاده راضی است و بورژوا و عمله و... هم که به پول رسیده‌اند. احیانا می‌ماند چند «عن تلکتوئل» [کذا] می‌خواهد راضی باشد می‌خواهد نباشد. اهمیتی ندارد. این پدرسوخته (یعنی همین عن تلکتوئل) هم ارث پدرش را مگر مطالبه کند اگرنه بهداشت و تحصیل رایگان که دارد دیگر چه گهی می‌خورد؟ (ص ۳۴۲). یک نکته روشن است. علم به برخی از به قول خودش اشکال‌تراشی‌های جزئی توجه دارد که شاه به این مقدار هم توجه ندارد. با این حال از فهم اینکه مشکل از کجاست درمانده شده‌اند. علم اظهار می‌دارد: به عرض رساندم که گرفتاری این است که ممکن است دشمن به خطوط داخلی ما رخنه کرده باشد. یعنی این عدم رضایت بی‌جهت مردم که دستی دستی تراشیده‌ایم جز رخنه دشمن به صفوف داخلی ما نیست. (ص۳۸۸) علم اشکالات را به دولت برمی‌گرداند و اشاره‌اش به هویدا و اطرافیان او است. وی از شاه می‌خواهد: این پدرسوخته‌ها را به عنوان خائن یا بی‌لیاقت به زندان بیندازید که مردم لااقل نفسی بکشند(ص ۳۸۸). این همان سیاستی بود که شاه دنبال کرد اما زمانی که دیگر دیر شده بود. ۵۶/۲/۲۹ شاه از اینکه مخبر یکی از روزنامه‌ها نوشته بود «اوضاع ایران قابل انفجار است» بشدت خشمگین شده بود(ص ۴۳۷).

سال ۵۵ شماری از اعضای باقیمانده گروه‌های کمونیستی و مجاهدین خلق در خیابان‌ها و طی درگیری با ساواک کشته شدند که اطلاعات اندکی از آنها در این خاطرات انعکاس یافته است. برای شناخت دیدگاه شاه در این‌باره این مورد جالب است: قدری راجع به تروریست‌ها صحبت کردیم. گفت: باید دید ریشه آن کجاست. گفتم: معلوم است که از خارج است. گفت: عدم رضایت و احساسات افراد را هم باید حساب کرد... . فرمودند: مساله تروریست‌ها البته یک مساله خارجی است و الا چطور ممکن است عملیات و تبلیغات آنها در همه ساعات و همه‌روزه و همه ماه در یک ساعت معین به این صورت هماهنگ در دنیا علیه ما باشد؟(ص ۱۲۹- ۱۳۰). جالب است که همان موقع به شاه خبر رسیده بود که یک گروهبان وظیفه گفته است: چرا ما باید این مردمان شجاع را تروریست بنامیم؟(ص ۱۳۳)

نسبت دادن همه مخالفت‌ها به خارجی‌ها، آسان‌ترین تحلیل و ناشی از یک توهم بود، آن هم برای شاهی که همه چیزش وابسته به خارجی بود. این خارجی اگر فقط شوروی بود، تا اندازه‌ای ظاهر موجهی داشت اما شاه و علم حتی دست آمریکا را در پشت این قضایا می‌دیدند و راه خطا می‌رفتند. وقتی «سالیوان» به مخالفان مذهبی شاه اشاره کرده بود، علم موضع شاه را چنین بیان می‌کند: فرمودند: آخر این مردکه نمی‌فهمد که اینها مارکسیست اسلامی و در دست روس‌ها هستند؟ عرض کردم: تماما اینطور نیست (یعنی فقط دست روسیه نیست) آن هم یک شاخه است. ملاحظه فرمایید که در مدارس و دانشگاه‌ها دخترها با چادر و چاقچور می‌روند. اگر انگشتی در زیر نباشد این کار نمی‌شود. فرمودند: انگشت مارکسیست‌های اسلامی که قطعا هست. عرض کردم: از انگشت خود آمریکایی‌ها هم غفلت نفرمایید. اینها خیلی خرند... با وضع دنیا و تلویزیون و رادیو این همه دانشگاه و مدارس عالی و مجله و جراید اگر باز هم دختری چادر سر کند و به دانشگاه برود و از مسخره شدن نهراسد، شاهنشاه یقین بدانند از جایی آب می‌خورد. تنها قسمتی به روس‌ها (مارکسیست‌های اسلامی) قسمتی هم به آمریکایی‌ها و قسمتی هم از حمق و تعصب است... شاهنشاه فرمودند: به هر حال مثل آدم روسری سر کردن نه در مدارس و نه دانشگاه‌ها مانعی ندارد ولی مقنع و چادر و غیره غلط است. عرض کردم: مقنع نیست مقنعه است... فرمودند خوب شد به من گفتی.(ص ۴۴۱) تأکید سالیوان که بتازگی سفیر آمریکا در ایران شده بود، روی مخالفان مذهبی، شاه را برآشفته کرده بود و اساسا نمی‌توانست چنین مطلبی را بپذیرد. علم، شاه را آرام کرده و گفت: در خصوص آخوندها فکر کرده بودم او (سالیوان) را حال بیاورم و نفوذ آخوند شپشو را برایش بگویم. (ص ۴۵۸) در واقع بی‌شعوری شاه و علم و اطرافیان این بود که بزرگ‌ترین خطر را هیچ تلقی می‌کردند، خطری که در یک قدمی آنان بود. تازه سالیوان را مورد استهزا هم قرار می‌دادند.

شاه مطالبی را با کتابی که موسسه استوک درباره وی منتشر می‌کرده، بیان می‌کند. از جمله ۲ نکته را فرح ایراد می‌گیرد. یکی اینکه وقتی از شاه می‌پرسند که چرا با تحریم نفت مانند کشورهای عربی همراهی ندارید؟ می‌گوید: ما عرب نیستیم. دیگری تأکید او درباره نژاد آرین است. (۲۵۸) شاه این انتقادهای فرح را به «وز وز مگس‌ها» تشبیه می‌کند: زن‌ها مثل مگس‌ها دائما وز وز می‌کنند. برای آنکه جان خودش را خلاص کند موافقت می‌کند که آسوده شود.(ص ۲۸۱).

■ **داستان گاز گرفتن پای شاه توسط سگ یک روسپی فرانسوی**

از داستان‌های لطیف(!) کتاب یکی هم گاز گرفتگی سگ از شاه است که اصل آن به وساطت شاه میان جنگ بین ۲ سگ برمی‌گردد: امروز اعلیحضرت همایونی قضیه را برای من تعریف کردند. به این صورت که سگ دختر فرانسوی که همراه بوده است [یکی از همان روسپی‌های معروف اروپایی] به سگ کوچک اعلیحضرت همایونی عشق‌ورزی می‌کرده. سگ بزرگ و مورد علاقه شاهنشاه به این علت به سگ دخترک پریده است. شاهنشاه خواسته‌اند سگ‌ها را از هم جدا کنند، سگ دخترک ماهیچه پای شاهنشاه را دندان خطرناکی گرفته است به طوری که زخم عمیقی برداشته و در آنجا مجبور شده‌اند بخیه بزنند.(ص ۳۱۸) این گاز گرفتن فقط یکی از ماجراها بود. یکی دیگر از همین روسپی‌های فرانسوی در دربار تقریبا تا مرز دیوانگی پیش رفت و مشکلات عدیده‌ای را برای علم درست کرد(ص ۴۸۹) و باز هم ادامه و ادامه یافت. علم شرح حال او را به شاه که منتظر بود گزارش کرد: اگر اتفاقی برای او بیفتد دیگر آبرویی برای ما نمی‌ماند. شاهنشاه فوق‌العاده ناراحت شدند. عرض کردم اینجا به بیمارستان هم نمی‌توانیم او را بفرستیم. چون احمق و پرحرف و پرگو و بی‌پرواست. فرمودند خوب هرچه می‌توانید بکنید. پس ما بعداز ظهر چه کنیم؟ (ص ۴۹۳). مشکل این بود که مادر این دختر